

ملاحظاتى دربارهٔ ضبط و شرح برخى از بيت‌هاى كوش‌نامه

دكتر محمود رضايى دشت ارزنه^۱

چكیده

منظومهٔ كوش‌نامه سرودهٔ حكيم ايرانشان بن‌ابى‌الخير، بين سال‌هاى ۵۰۱ تا ۵۰۴ هـ.ق در عهد سلطان محمد بن ملك‌شاه سلجوقى در بيش از ده‌هزار بيت سروده شده است كه يكى از استوارترين منظومه‌هاى حماسى بعد از شاهنامه است. اين منظومه شرح حال كوش‌پيل-دندان، برادرزادهٔ ضحاک است كه در دامن آبتين پرورش مى‌يابد، اما سپس راه و رسم اهرىمنى در پيش مى‌گيرد و بعد از فراز و نشيب‌هاى بسيار، هم از نظر صورت و هم سيرت ديگرگون مى‌شود و سويه‌اى اهورايى به خود مى‌گيرد. از آنجاكه تنها نسخهٔ كوش-نامه در سال ۸۰۰ هـ.ق كتابت شده و حدود ۳۰۰ سال با سرايش منظومه فاصله دارد، بديهى است كه مصحح محترم، جلال متينى رنج زيادى را در تصحيح اين اثر متحمل شده است. چون متينى على‌رغم تصحيح شايسته‌اش، خود يادآور شده كه بالغ بر ۵۰۰ بيت اين منظومه از نظر معنا يا نويسش، روشن نيست، نگارنده كوشيده است كه علاوه بر تبين معنای برخى از بيت‌ها، پيشنهادهايى را در خصوص ضبط ارجح حدود ۵۰ بيت مبهم اين منظومه ارائه دهد.

كليدواژه‌ها: كوش‌نامه، ايران‌شان بن‌ابى‌الخير، جلال متينى، ضبط و شرح بيت.

مقدمه

منظومه کوش نامه یکی از استوارترین منظومه‌های حماسی است که پس از شاهنامه در سده ششم سروده شده است. درباره شکل درست ایران‌شاه یا ایران‌شان به نظر می‌رسد که هر دو خوانش درست باشد و اگرچه صفا و امیدسالار با توجه به رواج نام «ایران‌شاه» از همان زمان سرایش کوش-نامه، ضبط «ایران‌شاه» را ارجح می‌دانند (صفا، ۱۳۶۳: ۲۸۹)، (امیدسالار، ۱۳۸۴: ۲۱۷)، اما در آخرین پژوهشی که در این زمینه منتشر شده، اکبر نحوی معتقد است که با توجه به قراین متعدد، ایران‌شان نیز اصالت دارد و «شان» کوتاه‌شده شاهان است و «ان» در این کلمه نسبت خانوادگی و برابر با «ابن» در زبان عربی است (نحوی، رضایور، ۱۳۹۴: ۲۴).

کوش‌نامه، داستان زندگی کوش، برادرزاده ضحاک است که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، فرجام کار او در کوش‌نامه ناتمام رها می‌شود. کوش‌نامه منظوم، بر اساس کوش‌نامه مثنوی سروده شده است که حداقل تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری، در ایران، داستانی شناخته شده بود. داستان کوش در کوش‌نامه دو بخش است. در قسمت اول ماجراهای پهلوانی‌های کوش پدر است با همان ویژگی‌های کوش پیل‌دندان؛ با این تفاوت که این کوش خود را سر تازیان و شاه ایران زمین می‌خواند و پایتخت و مقر حکومتش بغداد است؛ اما مقر حکومت کوش پیل‌دندان قهرمان اصلی کتاب، چین و ماچین است که پس از مرگ کوش پدر، ضحاک، او را فرمان‌روای آن مناطق می‌کند و در فرجام کوش به پیرمردی عابد رویارو می‌شود. پیرمرد هم صورت و هم سیرت کوش را به‌سامان می‌کند و از فرجام زندگی کوش در کوش‌نامه نشانی نیست.

استاد جلال متینی کوش‌نامه را بر اساس تنها دستنویس آن که در سال ۸۰۰ هجری کتابت شده است، در سال ۱۳۷۷ منتشر کرده است که با توجه به تک‌نسخه بودن کوش‌نامه و فاصله حدود ۳۰۰ سال بین تاریخ سرایش کوش‌نامه و کتابت نسخه، پر پیداست که متینی در تصحیح کوش‌نامه رنج زیادی متحمل شده‌اند. متینی علی‌رغم اینکه کوشیده‌اند با دست‌یازیدن به تصحیح قیاسی، بسیاری از بیت‌ها را اصلاح فرمایند یا ضبط ارجحی را پیشنهاد کنند، اذعان کرده‌اند که هنوز بیش از ۵۰۰ بیت مبهم در منظومه وجود دارد: «متنی که اکنون از نظر محققان صاحب‌نظر می‌گذرد، نه تنها عاری از اشکال نیست، بلکه معنی متجاوز از پانصد مصراع آن برای ویراستار روشن نمی‌باشد و در تمام این-گونه موارد بر خلاف شیوه معمول، در پایان هر مصراع، نشانه (؟) را افزوده‌ام تا خوانندگان بدانند که

معنی مصراع یا ضبط کلمه یا کلماتی در آن برای این بنده روشن نبوده است» (متینی، ۱۳۷۷: ۵۳). از این رو، در این جستار کوشش شده است که با تکیه بر قراین درون‌متنی و برون‌متنی گره از برخی از فروبستگی‌های کوش‌نامه گشوده شود و ضمن تبیین شرح برخی از بیت‌ها، پیشنهادهایی در خصوص ضبط و نویش ارجح ابیات ارائه گردد.

پیشینه پژوهش

درباره‌ی کوش‌نامه مقالات متعددی منتشر شده است، اما در خصوص ضبط و تبیین شرح ابیات، تنها پنج مقاله نگاشته شده است؛ یکی را محمود امیدسالار با عنوان «یادداشت‌های کوش‌نامه» منتشر کرده‌اند که ضمن توضیح کلیاتی درباره‌ی منظومه، کوشیده‌اند که ضبط بهتری را برای برخی از ابیات مبهم کوش‌نامه ارائه کنند (امیدسالار، ۱۳۸۴: ۲۱۷). سجاد آیدنلو نیز در مقاله‌ای با عنوان «از میراث ادب حماسی ایران»، ضمن معرفی کوش‌نامه، کوشیده‌اند که ضبط ارجحی از برخی از ابیات کوش‌نامه به دست دهند (آیدنلو، ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۳۰). قهرمان سلیمانی در مقاله‌ای با عنوان «حماسه کوش‌نامه»، تنها در خصوص یک بیت، ضبطی متفاوت با متن را پیشنهاد داده‌اند (سلیمانی، ۱۳۷۸: ۳۰-۳۱). کامران ارزشگری در مقاله‌ای با عنوان «نقد تصحیح منظومه حماسی کوش‌نامه» به تصحیح و توضیح برخی از بیت‌های مبهم کوش‌نامه پرداخته است. آخرین پژوهش مقاله «اصلاح بیت‌هایی از کوش‌نامه»، از اکبر نحوی است که در شرف انتشار است. بدیهی است که در این جستار ابیاتی غیر از آنچه در این مقالات آمده، بررسی می‌شود و در مواردی هم که ابیاتی در این مقالات با مقاله پیش رو مشترک است، نگارنده دریافتی دیگرگون با دریافت نویسندگان این مقالات دارد.

نقد و بررسی

پیش از نقد و بررسی، یادکرد چند نکته ضروری می‌نماید؛ از آنجا که کوش‌نامه تک‌نسخه است و امکان بهره‌بردن از نسخه‌بدل فراهم نیست، به‌ناچار، تصحیح بیت‌ها قیاسی است؛ هرچند کوشش شده است که تا حد امکان، تصحیح ابیات بر اساس قراین درون‌متنی لحاظ شود. نکته دیگر اینکه در مقاله، نشانه همزه بر روی برخی از حروف، دال بر این است که آن حرف در اصل دستنویس نقطه نداشته

است و فرجامین نکته اینکه در مواردی که در ذیل هر بیت، بلافاصله توضیحی در گیومه آمده، دیدگاه مصحح کوش‌نامه، جلال متینی است.

«برین جهان» هر زمان بر فزون پدید آوریده ز کاف و ز نون

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۱/۱۴۵)

با توجه به دو بیت پیش از بیت مورد بحث که سخن از جلوه‌های متنوع آفرینش خداوندی است:

چه باران و باد و چه ابر بهار چه خندان گل و لاله جویبار

همه دیدنی آفریده است و بس ندید آفریننده را هیچ‌کس

به نظر می‌رسد که «برین جهان» در واقع «بر این جهان» بوده که در جلوه‌های گونه‌گون، مدام در حال فزونی است؛ ضمن آنکه سخن از «جهان برین» محور بحث در بیت نیست.

به دانش برد رنج بهتر که آز نگیردش اندازه اندر نیاز

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۸۷۱/۱۹۷)

«در اساس نگیردش» حرف اول بدون نقطه است.

به قرینه بیت پیشین: «چو فرزند آمد نباید که بیش / بگردد به پیرامن جفت خویش» اگر در بیت مورد بحث نیز، کاف را کاف موصول بینگاریم، نویسی «بگیردش» نسبت به ضبط «نگیردش» ارجح می‌نماید: انسان به دانش بگردد و سختی کشد، بهتر از این است که از فراتر از نیاز، دامگیرش شود.

اگر زنده باشد ستانیش باز وگر «رکشش» سوی رزم باز

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۲۵۶/۲۱۸)

«چنین است در اساس. دو حرف بین ک و ش بی نقطه است. با توجه به سیاق مطلب شاید در

نسخه اساس بوده است: وگرنه به کینش شوی رزم‌ساز».

ماجرا از این قرار است که کوش پدر نمی‌داند که پورش نیواسپ، زنده است یا کشته شده، لذا افرادی را به آوردگاه می‌فرستد تا حقیقت ماجرا را برسند، از این رو به نظر می‌رسد که نویسی درست مصراع دوم چنین باشد: «وگرنه ز کینش سوی رزم‌ساز» که در این صورت کمتر در ضبط نسخه اساس دست برده شده است: اگر نیواسپ زنده بود، او را بازستان، وگرنه به کین او رو به جنگ آر.

نبوده‌است هرگز که یزدان نبود نباشد که نبود نشاید ستود

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۳۱/۱۴۶)

«چنین است در اساس. ستود نادرست می‌نماید. احتمالاً در نسخه‌ی اساس بوده‌است شنود (همان)».

به نظر می‌سد که ضبط «ستود» درست است؛ به قرینه‌ی «نبوده» در مصراع نخست، شاعر می‌گوید که نه در گذشته و نه در حال زمانی «نبوده» و «نباشد» که یزدان نبود و بی‌یزدان امکان‌پذیر باشد و خدایی که حتی یک لحظه نباشد، شایسته‌ی ستایش نیست.

بسازیم «بر پی» چو تیر از کمان «بتاییم» بر دشمنان بی‌گمان

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۱۲۹۷/۲۲۰)

«در اساس: ثرئی (بی‌نقطه است)». در خصوص واژه‌ی نخست مصراع دوم گفته‌اند: «شاید در نسخه اساس بوده است بتازیم یا کلمه‌ای مانند آن».

با توجه به بیت قبل: «به شگیر ما بگذرانیم رود/ از آن سو نیاییم از اسبان فرود»، و با توجه به اینکه سپس تر کوش به تاخت، سر در پی آبتین می‌نهد: «شتابان بشد بر پی آبتین» (۱۳۱۹)، به نظر می‌رسد که واژه‌ی نخست مصراع نخست باید «بتازیم» باشد نه «بسازیم»: چون تیری که از کمان بجهد، ما نیز در پی آبتین خواهیم تاخت؛ اما نویسنش واژه‌ی نخست مصراع دوم روشن نیست و اگر تکرار «بتازیم» را در آغاز دو مصراع بتوان توجیه کرد، ضبط «بتازیم» قابل تأمل است.

به نزدیکی آورد لشکر فرود سواری فرستاد از آن سوی رود
بدان ناسباسان بیارد بنه نیابند سالار با یک تنه

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۱۳۲۱/۲۲۱)

«در اساس تنها حرف چهارم نقطه دارد. آیا در نسخه اساس بوده است ناسباسان. این کلمه چندین بار در کوش‌نامه آمده است».

«ناسباسان» در بیت، وجهی ندارد و به احتمال قریب به یقین، نویسنش درست واژه، «تاشتتابان» است: شاه چین بعد از گذر از رود، سواری را به آن سوی رود فرستاد تا به شتاب، بنه‌ی لشکر را به این طرف رود انتقال دهد. واژه‌ی نخست مصراع دوم مفهوم نیست، اما در بیت ۱۲۹۵ نیز به یک‌تنه گذشتن آبتین از رود آب اشاره شده است: که دشمن بسی کرده باشد بنه/ به شب رفت خواهد همی یک‌تنه.

بگفت این و بر چینیان حمله برد کرا گرز زد هم بدین نوبمرد

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۲۲/۱۳۳۸)

«چنین است در اساس. شاید بوده است کرا گرز زد هم بدان گرز مرد».

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه «نوب یا نوبه» در معنای «نازله و مصیبت» است (لغت‌نامه)، ضبط نسخه‌ی اساس با این خوانش درست باشد: «کرا گرز زد هم بدین نوب/ نوبه مرد»: هر کرا گرز بر سر می‌کوفت، بدین نازله یا مصیبت، جان می‌داد.

بساریم و ناریمش از پیش «ناز» (۴) که فردا پگاه آید آن کینه‌ساز

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۲۴/۱۳۶۵)

«در اصل حرف اول نقطه ندارد».

با توجه به اینکه کوشِ پسر در پی پیشدستی بر کوش پدر و غافل‌گیر کردن او بود تا سپس فریدون نیز با سپاهش از پشت، او را پشتیبانی کند: «تو ای شاه ما را نگه دار پشت»، به نظر می‌رسد نویسنش درست مصراع نخست چنین باشد: «بسازیم و تازیمش از پیش باز»؛ «بسازیم» در معنای ساخته و آماده شدن و «پیش» متممی است که با دو حرف اضافه از و باز همراه گشته: ساخته و آماده پیشدستی کرده، بر او می‌تازیم.

چو بند گران است سوگند مرد به سوگند داننده «ناری» نکرد

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۳۷/۱۶۱۹)

«در اساس این کلمه نقطه ندارد».

به نظر می‌رسد که شکل درست واژه مورد بحث «بازی» باشد: «به سوگند داننده، بازی نکرد»: انسان آگاه و خردمند، سوگند را بازیچه قرار نمی‌دهد و آن را سرسری نمی‌گیرد.

برادر «تحفت ار مرا» سال و ماه چنان نامور خسرو نیکخواه

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۶۴/۲۱۲۳)

«در اساس حرف اول و دوم بی‌نقطه است».

به نظر می‌رسد که شکل درست مصراع نخست چنین بوده باشد: «برادر بگفت او مرا سال و ماه»: بهک می‌گوید که طیهور چنان به من نزدیک است که مرا سال و ماه برادر خطاب می‌کند.

چو رفتند نزدیک نخچیر گاه

شکار اندر «آید» ز هر سو به راه

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۲۲/۱۳۳۸)

اگر اشتباه تایی نباشد، شکل درست «آید»، «آمد» است.

اگر رای داری به نخچیر و دشت بر این «شت» فردا ببايد گذشت

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۷۱/۲۲۳)

«در اساس: نیاید». اولاً که «دشت» به اشتباه «شت» نوشته شده که لازم است تصحیح گردد. نکته دیگر اینکه با توجه به سرنویس «آبتین و طیهور در نخچیر گاه»، گویا نخچیر گاه در همان دشتی بوده که آبتین طیهور را ملاقات کرده، که در این صورت نویسش «نباید» که نزدیک به ضبط نسخه اساس «نیاید» است نیز می تواند درست باشد: اگر به نخچیر و دشت علاقه مندی، حیف است که شکار ناکرده و کام نیافته از این دشت بگذری. لازم به یادآوری است که برخلاف اینکه متینی گفته «در اساس: نیاید»، اما در نسخه نیز ببايد به کار رفته است. (ارژنگی، ۱۳۹۶: ۱۲)

کند گشنى و باز گردد به آب پشیمان شود باز گردد «به آب»

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۷۲/۲۳۰۱)

«در اساس ثاب. در کوش نامه موارد استعمال باء به معنی از کم نیست.»

با توجه به تکرار قافیه، به نظر می رسد که نویسش درست واژه واپسین در مصراع دوم، «به تاب» در معنای «حدت، شدت، سورت» است (لغت نامه)؛ چنانکه فردوسی و خاقانی نیز این ترکیب را در این معنا به کار برده اند:

از آن سو به تاب و شتاب اندرند وزین سو تو گویی به خواب اندرند

(فردوسی)

صبحدمان دوش خضر بر درم آمد به تاب کرد به آواز نرم صبحک الله خطاب (خاقانی)

(به نقل از لغت نامه)

سیاوش گذر چون بر آن مرز کرد سورا زان نر ز اندرز کرد

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۲۷۸/۲۴۰۵)

«چنین است در اساس. در مصراع دوم همه کلمه ها به جز اندرز کرد محو شده و ناخواناست.»

با توجه به بیت پیشین که سخن از رودی موج و گره در گره است: «به دریا رسی آن که خوانی زره/ ز موج اوفتاده گره بر گره»، به نظر می‌رسد که نویسنش درست مصراع دوم چنین بوده باشد: «سواران آن مرز اندرز کرد»: رودی چنان خطر خیز و موج بود که حتی سیاوش فره‌مند وقتی می‌خواست از آن بگذرد، وصیت خود را بر سواران مرز فرو می‌خواند. اندرز در معنای وصیت در شاهنامه نیز آمده است:

و گر جنگ جویی تو اندرز کن
یکی را نگهبان این مرز کن
هم اندرز بهمن به رستم بگفت
برآورد رازی که بود از نهفت
چو بشنید اندرز او شهریار
پشیمان شد از کار اسفندیار

(فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۵: ۴۳۴)

«بیچی» تو روی از می خوشگوار
چو رنجور دارد «شره» از خمار

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۲۸۲/۲۴۸۶)

«در اساس نیچی. شره شاید بوده است سرت»

به نظر می‌رسد که نویسنش نسخه‌ی اساس «نیچی و شره» هر دو درست باشد؛ اما واژه «دارد»، اگر به «داری» تغییر یابد، بهتر است: مانند رنجوری که به واسطه‌ی خمار، شره می‌ورزد و بیش، به می روی می‌آورد، تو نیز از شراب روی گردان نیستی.

که گر شاه چاره «ندانست» بست
من آورده بودم جزیره به دست

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۲۹۰/۲۶۵۱)

«چنین است در اساس. آیا بدانست مناسب‌تر نمی‌نماید؟»

با توجه به اینکه طیهور با سپاهیان، با پرتاب سنگ از فراز کوه، کوش و لشکریانش را شکست می‌دهد: «به سنگی سپاهی همی شد هلاک/ دل کوش از آن کوه شد دردناک» (۲۶۰۶) و در چند بیت قبل از بیت مورد بحث نیز، آشکارا طیهور «شاه» خوانده شده: «سواری دوان رفت نزدیک شاه/ که در بند بگرفت گوش و سپاه» (۲۶۰۰)، در بیت مورد بحث نیز، مرجع فعل «بدانست»، طیهور است نه کوش پدر و لذا نویسنش نسخه‌ی اساس «ندانست» ارجح می‌نماید: کوش پسر به کوش پدر می‌گوید که اگر طیهور شاه به چاره‌گری دست نمی‌یازید و از فراز کوه بر سر سپاه ما سنگ فرو نمی‌بارید، من الان جزیره را تصاحب کرده بودم.

ولیکن روا است «پنداشتی» که از جنگ بهتر بود آشتی

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۳۱۵/۳۱۶)

«پنداشتی» در مصراع نخست وجهی ندارد و با توجه به اینکه محور ابیات پیشین پول و باج است و نشان، در پی تطبیح آبتین برمی آید و به او می گوید که اگر دست از سر شهرش بردارد، باج یکساله را پیشاپیش به او می دهد: «از ایدر فرستیم یکساله باز»، به نظر می رسد که «پنداشتی» باید مصحف «بیداوسی/بیداوسی» باشد که معادل پنج دینار و در اینجا مطلق پول است و در شاهنامه نیز به کار رفته است: که بر پهلوی موبد پارسی / همی نام بردیش بیداوسی (فردوسی، ۱۳۸۹، ۶۵: ۱۶۱۳/۵۳۷):
نوشان به آبتین می گوید اگر چه ممکن است طیهور تو را به خاطر دست کشیدن از شهر من سرزنش کند (گر از شاه گیتی نکوهش بود)، اما شایسته است که با پذیرش باج و پول، به آشتی گرای و بر طبل جنگ نکوبی. اگر خرده گیرند که قافیۀ بیت با این پیشنهاد، ناسازوار است، عیوب قافیه در کوش نامه زیاد دیده می شود.

سباهی روان را به رنج آورد (؟) همی روی از ایران به کنج آورد (؟)

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۳۱۶/۳۱۵)

«چنین است ضبط بیت در نسخه اصل»

ماجرای این قرار است که نشان به آبتین پیشنهاد می دهد که در ازای پذیرفتن باج، به شهر دیگری یورش برد، اما آبتین نمی پذیرد و سپس با توییح طیهور مواجه می شود و در فرجام، به خاطر پذیرفتن باج و ساو، سخت پشیمان می گردد: «پشیمان شد از نستدن ساو و باز». لذا با توجه به اینکه در بیت های پیشین، طیهور در اهمیت پول و گنج سخن می گوید: «کند سیم خمیده را پشت راست / خمیده شود هر که را سیم کاست»، به نظر می رسد که نویسنش درست بیت اینگونه باشد: «سپاهی روان را به رنج آورد / همی روی از ایران به گنج آورد»: اهمیت زر و سیم به حدی است که سپاهی رنج راه را بر خود هموار می کند و در پی گنج، رو به دیگر سرزمین ها می نهد (اما تو آبتین) نابخردانه گنجی چنان عظیم را وانهادی).

اما از دیگر سو این احتمال نیز وجود دارد که «کنج» در مصراع دوم، «کنج» باشد. خانلری «کنج» را معرب «گنگ» به معنی «گنگ دژ» در توران و «نام رودی یا ناحیه ای در هندوستان» دانسته است. (ناتل خانلری، ۱۳۴۹: ۵). ماهیار نوابی تلفظ درست این واژه را «کنج» به فتح اول می داند و این

واژه را ریختی دیگر از «کنگ» که اسمی معرفه است می‌داند. «کنج» در آغاز نام جایی در کشور سغد بوده که کوه و رود نزدیک آن به همین نام خوانده می‌شده است و سپس، این نام به همه کشور سغد داده شده است. نام «کنگ» همه جا برای جایی یا کوهی یا رودی در شمال شرقی ایران، آن سوی رود وُخْش یا سرزمین افراسیاب و تورها و به سخن دیگر، «سُغد» به کار رفته است. (ماهیارنوابی، ۱۳۵۵، ۵۸-۴۳). جیحونی احتمال داده است که شاید «کنج» با فتح (ک) اسم خاص و همان قصبه‌ای است که نام آن در چند مأخذ جغرافیایی ذکر شده است (جیحونی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۴۲-۴۴). فاموری بنا بر قرائن متعدد، بر این دیدگاه است که واژه «کنج» به معنی «چین و شکن دامن کوه و کتل‌های آن و یا بازه کوه» است (فاموری، ۱۳۹۱، ۱۳۳-۱۴۴).

با توجه به موارد گفته شده بعید نیست که کنج در مصراع دوم کنج باشد: اهمیت سیم و زر به حدی است که سپاهی از ایران رو به گوشه‌کنارهای جهان یا سغد و توران (جاهای دوردست) می‌نهد. (گوشه‌کنایه‌ای به سپاه ایران که در پی گنج و باج و ساو، روانه چین و ماچین شده‌اند، اما آبتین نابخردانه، گنج عظیم نوشان را پشت پا می‌زند).

ز رازش چو آگاهی آمد به کوش مرثو روی آورد مغرس بحوش

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۳۲۴/۳۲۸۷)

«چنین است در اصل. تنها دو حرف در این مصراع نقطه دارد: مغرس و نحوش (حرف آخر کلمه اخیر)».

با توجه به اینکه بهک پنهانی همراه با خانواده به کیماک می‌گریزد و طبعاً کوش با شنیدن خبری چنین هولناک، سراپا خشم می‌شود، به احتمال قریب به یقین، دو واژه فرجامین بیت، «مغزش» و «بجوش» است، اما واژه‌های آغازین مصراع دوم، چندان روشن نیست: کوش با شنیدن فرار بهک مغزش به جوش آمد و سخت خشمناک شد.

ز فرزند چون «بد» نشانی «نماند» چرا بایدش آفریننده خواند؟

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۳۳۷/۳۵۳۰)

«در اصل: نذ (حرف اول بی نقطه). شاید بوده است: خود»

با توجه به اینکه، در ابیات پیش از بیت مورد بحث سخن از این است که اگر ما آفریننده می‌بودیم، فرزندان خود را در اوج کامروایی و خوبی و درستی می‌آفریدیم:

گر این آفرینش ز ما خاستی به هر کام فرزند خود خواستی
چنان آفریدیش خوب و درست تو گفتی که از شاخ شمشاد رست

به نظر می‌رسد که که ضبط درست مصراع چنین است: «ز فرزند چون بدنشانی بماند» که در تقابل با ایات پیشین است: وقتی فرزندان بدنشان و بی‌اندام زاده می‌شود یا فرزندان بعد از تولد راه و رسم اهریمنی در پیش می‌گیرند، روشن می‌شود که ما آفریننده نیستیم، چون اگر زمام آفرینش در دستان ما می‌بود، فرزندان را به کمال و در اوج کامیابی می‌آفریدیم.

چو ضحاک آگه شد از کار کوش ز درخورد دیدار و کردار کوش

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۰۳/۴۷۶۵)

«چنین است در اساس. معنی ز درخورد روشن نیست. شاید بوده است: همه دید درخورد کردار کوش». ماجرا از این قرار است که وقتی ضحاک را از ستم‌های کوش آگاه می‌کنند، کردار و کنش کوش را کاملاً متناسب با چهره پلشت او می‌داند و به عبارت دیگر سیرت او را با صورت او در کمال تناسب می‌بیند، لذا از آنجا که «درخورد» به معنای «موافق، مناسب، اندرخور و فراخور» است (لغت-نامه)، بدون اینکه لازم باشد در نسخه اساس دست ببریم، معنا روشن است: ضحاک با دیدن تناسب بین چهره و کنش کوش: «دلش شد ز کردار او شادمان». شایان یادآوری است که «درخورد» در شاهنامه نیز در همین معنا به کار رفته است:

نه درخورد جنگ تو است این سوار که مرد تو آمد کنون پای دار

ناصر خسرو نیز در تناسب کردار و گفتار گفته است:

جز آن را مدان رسته از بند آتش که کردار درخورد گفتار دارد

(لغت‌نامه)

به بازارگان گفت سالار بار که این بار یکسر سلیح است و کار (؟)

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۲۴/۵۲۱۲)

متینی با گذاشتن علامت سوال در جلو بیت، آن را در شمار ابیاتی قرار داده‌اند که معنای روشنی ندارد، اما بر اساس بیت پیشین «همه بارها را بجستند زود همه ساز و آرایش جنگ بود»، به نظر می‌رسد که «کار» مجازاً در معنای جنگ‌افزار به کار رفته و لذا پیچش خاصی در معنا وجود ندارد.

به پیری یکی هست مانند تیر چو آید یکی کوژ مانند پیر

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۴۰/۵۵۳۰)

«مصراع آشفته می‌نماید. در مصراع نخست سخن از پیری است که قامتش راست همانند تیر است. به قرینه در مصراع بعد ظاهراً شاعر از جوانی سخن به میان آورده است که با وجود جوانی قامتش چون پیران کوژ است. آیا «چرا شد یکی...» مناسب‌تر نیست؟» به نظر می‌رسد که ضبط نسخه اساس درست است و «چو» در معنای «چگونه» به کار رفته است؛ چنانکه در شاهنامه نیز این امر معهود است:

کسی کو مرد، جای و چیزش که راست؟! چو شد کارگر بنده با شاه راست!؟

کس اندر نیارد شدن پیش اوی چو گیرد شمار از کم و بیش اوی!؟

(ف ۱۳۸۹، د: ۷؛ ۳۲۹/۷۸؛ د: ۷؛ ۲۳۶۵/۱۸۰)

چو من بنده‌ای را کند شاد کام به گردون گردون برآردم نام

چو باید نیارد سپاسش به جای نبیند چنین نیکوی از خدای

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۴۲/۵۵۷۳)

«در اصل ثبارذ (حرف اول و چهارم بی نقطه است). با توجه به بیت ۵۵۷۵ چو بنده در این راه بنهاد پای/ بگرداند آن کار بر وی خدای، شاید در نسخه اساس بوده است: چو بنده نیارد...» به نظر می‌رسد که نویسش نسخه اساس درست است و «نیارد» را هم می‌توان مخفف «نیاورَد» در نظر گرفت (سپاس به جای نیاوردن) و هم آن را در معنای «نیارستن و نتوانستن» تلقی کرد: چنانکه بایسته و شایسته است نمی‌تواند سپاس خدای را به جا آورد/ سپاس خدای را به جا نمی‌آورد. لازم به یادآوری است که یارستن در معنای توانستن باز هم در کوشش‌نامه به کار رفته است:

اگر چند خواهد که آید برون نیارد که شد لشکر وی زیون

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۶۰/۵۹۰۱)

درآریم چون بار پیشش به بند نه بر اسب رنج و نه بر ما گزند

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۶۱/۵۹۱۹)

«در اصل درآئیم. حرف ماقبل آخر بی نقطه است. اشاره به چه حادثه‌ای است؟ این نخستین بار است که پیل دندان با نستوه و کارم روبرو می‌شود.

نکته اول اینکه بر خلاف نظر متینی، این نخستین بار نیست که نستوه و کارم با کوش رویاروی می شوند، بلکه بنا بر بیت های ۵۸۹۹ به بعد، پیش از بیت مورد بحث، نستوه و کارم چهل روز با کوش رویارو شده اند:

چهل روز دیگر چنان جنگ بود که خواب و خورش بر یلان تنگ بود
گمانی چنان برد نستوه گرد که چون کوش دید از من این دستبرد
اگر چند خواهد که آید برون نیارد که شد لشکر وی زبون

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷/۴۶۰: ۵۸۹۹/۴۶۰-۵۹۰۱)

نکته دوم اینکه نویسنش مصراع نخست پریشان و فاسد است و ضبط درست آن چنین بوده است:
«درآییم چون باز پیشش به بند»: چون دیگر بار با توسل به بند و نیرنگ با او رویارو شویم...

بزد خشت و باروس نرثر بدوخت بدان زخم کین دلیران بتوخت

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷/۴۶۳: ۵۹۶۱/۴۶۳)

«در اصل. برد خشت (حرف های دوم، سوم و ششم بی نقطه است)»

اکبر نحوی به قرینه بیت ۱۳۶۴ و ۹۶۲۰، معتقد است نویسنش درست «باروس» در بیت یاد شده، در واقع «جاموس» به معنای سپری از پوست گاو می باشد است: «

بیت (۱۳۶۴)

سپیده چو بنماید از چرخ روی بپوشد جهان زیر حاوس موی (؟)

«حاوس موی» تحریف از «جاموس موی» یعنی پوست گاو می باشد است که از آن سپر می ساخته اند. شاعر در بهمن نامه (ب ۹۶۴۶) می گوید: یکی درقه ای داشت از گاو می باشد. شاعر بار دیگر در کوش نامه می گوید:

بزد خشت و باروس نرثر بلوخت (؟) بدان زخم، کین دلیران بتوخت

(۵۹۶۱)

در اینجا نیز «باروس» تحریف از «جاموس» و صورت درست مصراع این است: بزد خشت و جاموس بر بر بدوخت. شاعر یک بار دیگر می گوید:

ر جاموس کرده است گفتی مگر (؟) که آهن نیامد بدو کارگر
(۹۶۲۰)

می نویسد: «شاید در نسخه اساس بوده است: ز جادوش» به گمان بنده در اینجا نیز «ز جاموس» درست است. «نحوی، در دست انتشار»؛ اما از آنجا که واژه «باروس» در بیت مورد بحث، از نظر نوشتاری با «جاموس» چندان هم خوان نیست، به نظر می رسد که نویسنش درست مصراع نخست «بزد خشت و بازوش، بر بر بدوخت» باشد و نیازی به تصحیح قیاسی نباشد.

به شهر اندر آمد به خانه بخت «ننالید» یک ماه و با کس نگفت

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷/۴۶۴: ۵۹۷۱)

«در اساس بنالید. با توجه به عبارت با کس نگفت، تغییر داده شد».

به نظر می رسد که ضبط نسخه اساس درست باشد و نیازی به تصحیح قیاسی نباشد؛ ضمن آنکه منطقی نمی نماید که بگوییم به خانه خود آمد و یک ماه ننالید: کوش بعد از زخمی شدنش، به خانه آمد و یک ماه نالید و ضجه زد، اما اجازه نمی داد دیگران به افغان و ناله هایش پی ببرند. بنا بر گفته نظامی «از بیم رقیب و ترس بدخواه/ پوشیده به نیم شب زدی آه».

گر از کنده بودی مرا آگهی شبیخون «بودی مر از ابلهی»

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷/۴۷۵: ۶۱۸۴)

«در اصل: نبودی» (حرف اول بی نقطه است).

اولاً نویسنش درست «مر از ابلهی»، «مرا ز ابلهی» است، اگر اشتباه تایپی نباشد. ثانیاً اگرچه نویسنش «بودی»، نادرست نیست، اما ضبط «نبودی» ارجح به نظر می رسد، چرا که منطقی کلام حکم می کند که وقتی به خاطر ناآگاهی از امری، دست به کاری می یازیم که فرجامی شرمسارانه دارد، می گوییم اگر از فلان ماجرا اطلاع می داشتم، آن کار را نمی کردم. لذا در اینجا نیز ضبط «نبودی» ارجح به نظر می رسد: کوش می گوید اگر از ماجرای کنده کردن قباد باخبر می بودم، ابلهانه شبیخون نمی زدم و باعث شکست فاجعه بار سپاهم نمی شدم.

قباد دلاور چو دید آن چنان برون زد ز قلب سپاه آن عنان

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷/۴۸۳: ۶۳۳۹)

«چنین است در اصل. «برون زد ز قلب سپه او عنان» مناسب تر می نماید».

اگرچه پیشنهاد متنی درست است و مصراع دوم معنای هموارتری می‌یابد، اما با توجه به اینکه در متون متقدم، گاه «آن» برای اشاره به ذوی‌العقول به کار می‌رفت، خود نسخه‌ی اساس می‌تواند درست باشد و «آن» در معنای «او» به کار رفته باشد.

شب آمد ابا چینیان گفت کوش که امروز «ئاد» شما گشت نوش

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۴۸۴/۶۳۵۸)

«در اصل بی‌نقطه است. در بیت ۵۸۸ آمده است: ز سندان گذر کرد زوین من / چنین آمدی باد نوشین من. آیا اینجا یاد است؟»

با توجه به کاربرد «باد نوشین» در کوش‌نامه (۷۱۱۲) و با عنایت به اینکه کوش در بیت بعد می‌گوید که من امروز و فردا جهان را از باد و گرد تیره می‌کنم: «من امروز و فردا و دشت نبرد / جهان تیره گردانم از باد و گرد»، به نظر می‌رسد که محور بحث در بیت مورد نظر نیز «باد» باشد نه «یاد» و لذا نویسنش درست «ئاد» در مصراع دوم «باد» و «باد کسی نوشین بودن» کنایه از «کام‌روا بودن» است.

من امروز و فردا و دشت نبرد جهان تیره گردانم از باد و گرد

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۴۸۴/۶۳۵۹)

«چنین است در اصل. «به دشت نبرد مناسب‌تر می‌نماید».

به نظر می‌رسد که نویسنش نسخه‌ی اساس درست و «واو»، واو ملازمت و معیت باشد؛ چنانکه در بیتی الحاقی و معروف در شاهنامه نیز این نوع واو کاربرد دارد: «چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز و میدان و افراسیاب» یا سعدی به زیبایی این واو را در مصراع دوم بیت زیر ارائه کرده است: «برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را / تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی».

کنون کشته و خاک گشته بنام به‌ارزنده و دشمنان شادکام

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۴۸۹/۶۴۵۰)

متنی این بیت را در شمار ابیات مبهم نیاورده، اما اگر اشتباه‌تایی نباشد، ضبط مصراع دوم فاسد است و در اصل چنین بوده: «به از زنده و دشمنان شادکام»؛ چنانکه در شاهنامه نیز چنین مضمونی دوبار آمده و بعید نیست که ایران‌شان مضمون بیت مورد بحث را از شاهنامه برگرفته باشد:

چنین گفت موبد که مردن به‌نام به از زنده دشمن بدو شادکام

بگوش که در جنگ مردن به نام به از زنده دشمن بدو شاد کام
(فردوسی، ۱۳۸۹، ۲، ۱۵۶؛ ۸۵: ۴۲۹)

سواران چین کنده بگذاشتند همه رزم را تیغ برداشتند
(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۸۹/۶۴۷۰)

«چنین است در اساس. آیا همه رزم را بزم پنداشتند نیز مناسب می‌نماید؟»
با توجه به بیت پیشین که ایرانیان به شکلی فاجعه‌بار شکست می‌خورند: «فراوان بکشتند و کردند اسیر/ پر از خون همه نیزه و تیغ و تیر»، به نظر می‌رسد که ضبط نسخه‌ی اساس درست است و به تصحیح قیاسی نیازی نیست: سواران چین با دیدن سپاهیان از هم گسیخته ایران، نگاهبانی از کنده را واگذاشتند و برای رزم با ایرانیان دست به شمشیر بردند؛ به عبارت دیگر با دیدن زمینه مناسب برای کشتار هرچه بیشتر ایرانیان، چینیان نگاهبان کنده نیز تیغ در ایرانیان نهادند.

چنین کافری را بت ماهچهر تو را همچنین آمد از بیش مهر (۴)
(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۱۱/۴۹۲۸)

«چنین است در اصل».

متینی با گذاشتن نشانه پرسش در پایان بیت، آن را در شمار ابیاتی آورده است که معنایشان روشن نیست، اما به نظر می‌رسد با توجه به اینکه کوش از فرط عشقش به نگارین، تمثال او را ساخت و بت‌پرستی را بنیان نهاد، بیت مورد بحث، پیام فرامتنی ایران‌شان به مخاطب است؛ به این ترتیب که همچنان که نگارین بت ماهچهر کوش، زمینه بت‌پرستی و کفر او را فراهم آورد، هر یک از ماها نیز در گذر زندگی ممکن است به خاطر عشق مفرطمان (بیش مهر) به یک چیز، کفر بورزیم و از معشوقمان بت بسازیم؛ به عبارت دیگر ایران‌شان ما را زنه‌ار می‌دهد که ماجرای کوش ممکن است برای هر یک از ماها نیز پیش بیاید، پس باید به هوش باشیم که عشق کور و کرمان نکند و از معشوق بت نسازیم. البته در هر حال در صورت ضبط درست بیت، ضعف تألیف دارد.

به‌بر چون برافگند گردون گره به‌بر درکشیدند گردان زره
(ایران شان، ۱۳۷۷: ۴۲۵/۵۲۲۱)

ضمن آنکه تکرار «به‌بر» در آغاز دو مصراع شگرف می‌نماید و در کوش‌نامه چنین تکرار باردی دیده نمی‌شود، معنای محصلی نیز از مصراع نخست به دست نمی‌آید، لذا به نظر می‌رسد که «به‌بر» در

آغاز مصراع نخست، در اصل «سحر» بوده است که کاتب به اشتباه «بهبر» ضبط کرده: چون سحرگاه، گردون گره از ابرو برافکند و روز شد، سپاهیان زره‌پوش شدند. از دیگر سو بعید نیست که «بهبر» در آغاز مصراع نخست «بهدر» بوده باشد: چون با طلوع خورشید، گردون گره از ابرو/جبین به در افکند و روز شد،

ز من برگذر تا گشایم کمین تو «برگرد» شمشیر و برنه به کین

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۵۱۶/۶۹۴۱)

«در اساس برگرد»

ضبط «برگرد» در مصراع دوم درست نمی‌نماید و با «شمشیر» مناسبتی ندارد. لذا به نظر می‌رسد که نویسنش درست آن «برگیر» باشد: شمشیر را بگیر و به کین خواهی روی آور.

گذشتم به دریا و کردم درنگ چنین تا خران اندر آمد به تنگ

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۵۶۵/۷۸۸۲)

«چنین است در اصل. در بیت ۷۹۶۵ از «درنگ»، کوش به عنوان خدعه‌ای برای فریب قراطوس یاد شده است: «وزان کرده بود او به دریا درنگ/ گه آید قراطوس پیشش به جنگ». آیا در نسخه اساس به جای «خران» «خزان» بوده است؟ آیا ضرب‌المثلی بوده است؟
با توجه به اینکه در کوش‌نامه باز هم ضرب‌المثل درباره‌ی خر به کار رفته؛ چنانکه وقتی آبتین و فرارنگ بعد از زفاف، تا چندی خدمت طیهور نمی‌رسند، طیهور می‌گوید:

همی تا ز پیوند بی‌رنگ بود همی آبتین هم فرارنگ بود

ز دو خر پیاده بماندم کنون تو بودی بدین کارها رهنمون

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۳۵۱/۳۸۲۴-۳۸۲۵)

یا در بیت دیگری باز هم واژه «خر» را به شکلی عریان به کار می‌برد: «یکی دیگر آمدش بر راه بر/ بیفگندش از بیم، کنعان خر» (ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۶۶۰۶/۴۹۷). و نیز با توجه به اینکه در مصراع دوم، «تنگ» در معنای «لنگه بار، عدل، جوال» با «خر» مناسبتی تام دارد، به احتمال قریب به یقین، ضبط «خران» در مصراع دوم ارجح است و «خر به تنگ اندر آمدن» ضرب‌المثلی با این مضمون بوده که: «بار را پای خر نمی‌برند، خر را پای بار می‌برند». مراد کوش از این ضرب‌المثل این است که آن‌قدر

درنگ می‌کنم که قراطوسِ خر خود از مکمن بیرون آید و پای کار بیاید: «وزان کرده بود او به دریا درنگ/ گه آید قراطوس پیشش به جنگ».

نه با دیرکردن کشد شوربخت (؟) دهد بی‌گمان شاه را کار سخت

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۵۸۵/۸۲۲۵)

«در اصل: نا. بی نقطه است».

ماجرای این قرار است که وقتی کوش دیگر بار نافرمانی پیشه می‌کند، دبیر شاه، پیکی را نزد فریدون می‌فرستد که اگر دم زند و زود کوش را درنیابد، کوش مشکل ساز خواهد شد و کار دستش خواهد داد:

گر این کار را درنیابد زود شود داستانی که نتوان شنود

لذا با توجه به فضای داستان و بیت قبل از بیت مورد بحث، به احتمال قریب به یقین، ضبط درست مصراع نخست چنین بوده است: «نه تا دیر، گردن کشد شوربخت»: اگر فریدون مداخله نکند، دبیری نخواهد گذشت که کوش شوربخت، گردن‌کشی می‌کند و کار بر فریدون سخت خواهد شد. عبارت «نه تا دیر» بار دیگر نیز در کوش‌نامه به کار رفته است:

یکی فال گفتم که این تاج و گاه بدو باز گردد نه تا دیرگاه

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۵۲/۱۲۱)

به نیرو فزون‌تر شد از بار پیش به مردان جنگاور و گنج خویش

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۶۴۱/۹۳۰۸)

امیدسالار ضبط درست مصراع دوم را چنین می‌داند: «به مردان جنگاور و گنج، بیش»: کوش از دفعه قبل نیرومندتر شد و هم از لحاظ سپاه و هم از لحاظ گنج توانش بیشتر شد. «امیدسالار، ۱۳۸۴: ۳۳۶»؛ اما به نظر می‌رسد که ضبط نسخه اساس درست باشد و به تصحیح قیاسی نیازی نباشد: کوش به واسطه مردان جنگاور و گنجش، به مراتب نیرومندتر از پیش شده بود.

چو بوی بی اسپ او یافتند چو «روباه بد» روی برتافتند

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۶۴۹/۹۴۶۱)

در مصراع دوم اصطلاح «روباه بد» شگرف است و اصیل نمی‌نماید و به نظر می‌رسد که نویسنش مصراع دوم در اصل به شکل «چو روبه، بدو روی برتافتند» بوده است که بعدها تصحیف شده است.

شایان یادآوری است که در مصراع دوم «به» در معنای «از» به کار رفته است و در واقع بدو روی برتافتن به معنای «از او روی برتافتن» است و کاربرد «به» در معنای «از»، از ویژگی‌های سبکی کوش-نامه است:

ز ناگه برآمد سواری ز راه یکی نامه دادش به ضحاک‌شاه

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۴۳۴/۵۴۱۵)

چو بگشاد کوش آن «ستون کسان» برون رفت کاووس کی زآن میان

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۶۶۱/۹۶۷۲)

«چنین است ضبط نسخه اساس.»

به نظر نمی‌رسد که «ستون کسان» اصالتی داشته باشد و معنای درخوری نیز از آن به دست نمی‌آید، لذا احتمالاً نویسنش درست آن «ستون کیان» بوده؛ ستونی که کیکاووس، شاه کیانی به آن بسته شده بود.

مبادا که شاه آزمايد نبرد مگر بخت گويدش كز راه برد (؟)

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۵۲۷/۷۱۶۳)

متینی با گذاشتن نشانه پرسش در پایان بیت، آن را در شمار ۵۰۰ بیتی آورده‌اند که معنایشان روشن نیست یا ضبط فاسدی دارند، اما به نظر می‌رسد بیت مورد بحث هم از نظر ضبط و هم معنا تن درست است. با توجه به اینکه «برد/ بردیدن» باز هم در کوش‌نامه به کار رفته است (بیت ۶۸۵۴) و آیدنلو در بیت ۶۰۲۵ «بدو گفت هر جا که خواهی بگرد نیارد کست گفت کز راه گرد» نیز معتقد است که: «در قافیۀ مصراع دوم، ضبط اصل نسخه یعنی «برد»، دشوارتر و اصیل‌تر است. «برد» فعل امر از «بردیدن: دور شدن» است و از راه بریدن: دور شدن از راه، در شاهنامه هم استعمال شده است: شب تیره گفتش که از راه برد (مسکو، ۷/ ۲۲۴/ ۸۹). در بیت ۷۱۶۳ کوش‌نامه هم ظاهراً همین تعبیر دوم دیده می‌شود» (آیدنلو، ۱۳۸۵: ۲۲۴) و اکبر نحوی نیز در بیت ۴۴۷۷: «بدو گفت پس بی‌گنه‌تر کدام؟/ که بر دیده خود بینمش نام و کام»، معتقد است که: «آیا شاعر «بر دیده» را به معنی دور شده (از مصدر بردیدن = دور شدن) به کار برده است؟ اگر چنین باشد کاربرد جالبی است زیرا تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در متون ادبی فقط وجه امری بردیدن کاربرد دارد: برد! (دور شو!) و در همین منظومه نیز دست‌کم دوبار به کار رفته است (۶۸۵۴، ۷۱۶۳)» (نحوی، در دست انتشار). لذا چنانکه

نحوی و آیدنلو هم اشاره کرده‌اند، با توجه به کاربرد مکرر «برد» در معنای دور شدن در کوش‌نامه، به نظر می‌رسد که «برد» در بیت یاد شده نیز در همین معنا به کار رفته باشد و «از راه بردیدن»، در معنای «حادث شدن مرگ» آمده باشد که البته برای فهم درست بیت گویا باید «مگر» را در معنای «اگر/ شاید و ممکن است» در نظر گرفت: شاه نباید خود در جنگ شمشیر زند، چرا که شاید بخت نگون باعث مرگش شود و از راه زندگی ساقط شود.

چو خواهی که رزم سیاهان تمام بدانی تو راه ره نمایم به نام

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۵۳۶/۷۳۳۴)

«در اصل: بکام، نام صحیح می‌نماید، زیرا در بیت بعد از مسعودی نام برده شده است.»

اگرچه پیشنهاد متینی پسندیده است و قابل دفاع، اما به نظر می‌رسد که ضبط نسخه اساس «به‌کام» نیز درست باشد و به تصحیح قیاسی نیازی نباشد، چون محور بحث، نام بردن از مسعودی نیست، بلکه بنیان بیت بر گزارش داستان سیاهان استوار است: «اگر خواهان شنیدن داستان سیاهان هستی، تو را کامروا و آرزویت را برآورده می‌کنم.»

بدان کشور اندر نمانده‌ست ورز که آباد جایی نمانده‌ست ورز

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۵۳۷/۷۳۵۷)

در بیت تکرار قافیه دیده می‌شود که یا ضبط درست مصراع دوم چنین بوده: «که آبادجایی نمانده- است و رز»: که رز در معنای باغ و بوستان به کار رفته: نه جای آبادی و نه باغ و بوستانی به جای مانده که البته مشکل این پیشنهاد این است که «رز» با ورز قافیه نمی‌شود. لذا شاید «ورز» در مصراع نخست شکل دیگر «ورغ» به معنای «روشنایی و فر» بوده باشد؛ چنان که دو بار در منظومه، به جای «گریز»، «گریغ» آمده (ابیات ۵۹۷۹/ ۷۹۲۰): در آن کشور فر و شکوهی نمانده و در هیچ جای آن، کشاورزی آباد و خرّم نیست که با این خوانش، گویا «آباد» مسند برای «ورز» است: «که آباد، جایی نمانده است ورز».

چو خود شاه دیگر ز فرمانبری بکردند و خوار آید این داوری (؟)

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۵۸۹/۸۳۰۸)

«چنین است ضبط بیت در اصل»

با وجود اینکه متنی با گذاشتن نشانه پرسش در پایان بیت، آن را در شمار ابیات مبهم کوش‌نامه آورده، اما به نظر می‌رسد که هم ضبط و هم معنای بیت، تن‌درست است و «داوری» در معنای «اوضاع، وضع، روال و جریان» به کار رفته است. ماجرا از این قرار است که کوش که سپه‌سالار سپاه ایران برای در هم کوبیدن سپاهان است، بر فریدون شوریده و نافرمانی پیشه کرده است. فریدون و قارن در کار کوش به شور می‌نشینند و فریدون در ابیات پیشین سراپا خشم، می‌گوید که:

همان دان که در کشور باختر زمین و درختش نیاورد بر
مر آن مرز گیریم بیران هنوز گذرگاه بیران و شیران هنوز

یعنی قارن اصلاً فرض کن که سرزمین باختر ویرانه‌ای بیش نیست و سراسر سترون و بی‌بر است و از روی بی‌لیاقتی شاه دیگری «کوش» را گردن نهادند و این امر در نظرم بسیار خوار و بی‌ارزش است، اما حداقل این است که کوش سپاهم را به من برگرداند «ولیکن ازو باز خواهم سپاه»؛ به عبارت دیگر فریدون خشم‌آگین می‌گوید که خلایق هر چه لایق، سرزمین بی و بر و بار باختر لایق همان کوش هستند و این امر اصلاً برایم مهم نیست. آنچه اکنون برایم مهم است، برگشت سپاهیان ایرانی است که کوش را بر آنها گماشته‌ام. شایان یادآوری است که داوری در معنای یاد شده بارها در شاهنامه به کار رفته است:

چنین داد پاسخ به زروان جهود کزین داوری غم نباید فزود
بدین داوری نزد داور شویم به جایی که هر دو برابر شویم
بر آن داوری هیچ نگشاد لب ز برگشتن شید تا نیم‌شب

(فردوسی، ۱۳۹۴، ج ۴، ۶۸۵/۱۶۱۳؛ ج ۴، ۸۰۶/۱۳۴؛ ج ۴، ۸۶۴/۱۶۰۵)

به دانش «نئارد» فریبنده دیو نه بدخواه از ترس گیهان خدیو

(ایران‌شان، ۱۳۷۷: ۶۷۲/۹۸۸۱)

در اساس تنها حرف اول این کلمه نقطه دارد.

به نظر می‌رسد که ضبط درست «نئارد» در مصراع نخست، «نیازد» به معنای «نگراییدن، قصد نکردن و اراده نمودن» (لغت‌نامه) بوده است: دیو فریبنده به دانش نمی‌گراید. لازم به یادآوری است که

در مصراع دیگری نیز در کوش نامه «ز دادش ننازد به ماهی پلنگ»، امیدسالار با نادرست دانستن ضبط «ننازد»، معتقد است که یکی از نویسش های ارجح، «نیازد» است (امیدسالار، ۱۳۸۴: ۳۲۱).

همی بود تا آفتاب از حمل برآمد وز او دورتر شد «رحل»

(ایران شان، ۱۳۷۷: ۱۳۱/۳۳/۱۰۰)

شکل درست «رحل»، «زحل» است که احتمالاً اشتباه تایپی است.

نتیجه گیری

منظومه کوش نامه سروده حکیم ایرانشان بن ابی الخیر، یکی از استوارترین منظومه های حماسی پس از شاهنامه است که سرگذشت کوش پیل دندان، برادرزاده ضحاک را به خوبی به تصویر کشیده است، اما تنها نسخه آن به سده هشتم برمی گردد و حدود ۳۰۰ سال بین سرایش اثر و کتابت نسخه فاصله است و این امر تصحیح نسخه را بسیار دشوار می کند، اما جلال متینی در کاری بایسته، به خوبی از پس کار برآمده و تصحیح متحی را از این اثر به دست داده اند. از آنجا که خود متینی تصریح کرده اند که حدود ۵۰۰ بیت منظومه، مبهم است یا ضبطی فاسد دارد، در این جستار کوشش شد با توسل به منابع دورن متنی و گاه برون متنی حدود ۵۰ بیت کوش نامه، بررسی شود و ضمن تبیین معنای آن ها، ضبط موجه تری ارائه گردد.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «از میراث ادب حماسی ایران». میراث مکتوب. سال چهارم. شماره اول: ۲۰۵-۲۳۰

ارژنگی، کامران. (۱۳۹۶). «نقد تصحیح منظومه حماسی کوش نامه». پاژ. ش ۲۵. ۳۷-۶۶
 امیدسالار، محمود. (۱۳۸۴). «یادداشت های کوش نامه». فرهنگ ایران زمین. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ۳۱۲-۳۳۶

ایرانشان بن ابی الخیر. (۱۳۷۷). کوش نامه. به کوشش جلال متینی. علمی: تهران
 جیحونی، مصطفی. (۱۳۷۳). «یادداشتی چند بر بیت هایی از شاهنامه». پژوهش های ایران شناسی. جلد ۲۰. ۴۲-۴۴

دهخدا، على اكبر. (۱۳۷۷). *لغت نامه*. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.

سرفراز، على اكبر، آورزمانى، فریدون. (۱۳۸۰). *سكه‌هاى ايران: از آغاز تا دوران زندیه*. على اكبر سرفراز، فریدون آورزمانى. تهران: سازمان مطالعه و تدوین كتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
سعدى شیرازى، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۳). *گلستان سعدى*. به كوشش خلیل خطیب-رهبر. تهران: صفى‌علیشاه.

سلیمانى، قهرمان. (۱۳۷۸). «حماسه كوش‌نامه». *كتاب ماه ادبیات و فلسفه*. اردیبهشت: ۳۰-۳۱

فامورى، مهدى. (۱۳۹۱). «نگاهی دوباره به بیت نخست داستان رستم و سهراب». *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*. سال چهارم. شماره چهارم. پیاپی ۱۴. صص ۱۳۳-۱۴۴

فرامرنامه برزگ. (۱۳۹۴). به كوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن

فردوسى، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به كوشش جلال خالقی مطلق. تهران: دایره المعارف اسلامى

..... (۱۳۹۴). *شاهنامه*. به كوشش جلال خالقی مطلق. تهران: سخن

ماهیارنوبی، یحیی. (۱۳۵۵). «واژه‌ای از شاهنامه». *مجموعه مقالات به كوشش طاووسى*. شیراز: ۳۵۱-

۳۶۷

متینی، جلال. (۱۳۷۷). *مقدمه كوش‌نامه*. در ایرانشان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷). *كوش‌نامه*. به كوشش جلال

متینی. علمى: تهران

مینوی، مجتبی. (۱۳۶۹). *داستان رستم و سهراب*. به كوشش مهدى قریب و مهدى مداینی. تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگى

ناتل‌خانلری، پرویز. (۱۳۴۹). *رستم و سهراب*، سری شاهکارهای ادبیات فارسى. تهران: امیرکبیر

نحوی، اکبر، رضاپور، سارا. (۱۳۹۴). «ملاحظاتى درباره منظومه بهمن‌نامه». *پژوهش‌نامه ادب حماسى*.

سال ۱۱. شماره ۱۹: ۱۱-۲۶

..... (۱۳۹۸). «اصلاح بیت‌هایی از كوش‌نامه». در دست چاپ.